

ما و آغازی دیگر در این محرم!

چو باد، عزمِ سرِ کویِ یارِ خواهیم کرد
 نفس به بویِ خوشش مُشکبارِ خواهیم کرد
 هر آبروی که اندوختیم ز دانش و دین
 نثارِ خاکِ رهِ آن نگارِ خواهیم کرد
 به هرزه بی میّ و معشوقِ عمر می گذرد
 بطلانم بس، از امروز کارِ خواهیم کرد
 صبا کجاست؟ که این جانِ خون گرفته چو گل
 فدای تکهتِ گیسویِ یارِ خواهیم کرد
 چو شمعِ صبحدم شد ز مهر او روشن
 که عمر در سر این کار و بارِ خواهیم کرد
 به یادِ چشم تو خود را خرابِ خواهیم ساخت
 بنایِ عهدِ قدیمِ استوارِ خواهیم کرد
 نفاق و زرقِ نبخشد صفایِ دل حافظ
 طریقِ رندی و عشقِ اختیارِ خواهیم کرد

نمی دانم برای جناب حافظ در مسیری که رو به سوی آن داشت و می توان آن را افق حضور او نامید، با چه امری روبرو می شود که زبانش برای سرودن این غزل به گفت آمد؟ ولی بنده در این روزها و در این آغازی که ماه محرم امسال در مقابل بنده گشوده شده از این غزل چنین افقی را مقابل خود یافته ام که ذیلاً عرض می کنم. حال این شما و این غزل و آنچه در دل این کلمات در مقابل شما گشوده می شود.

و همچنان باید از خود پرسید جناب حافظ به چه چیزی نظر دارند و ما نیز در این زمانه با افقی که او در این غزل در مقابل ما گشوده است، از طریق آن غزل در محرم امسال چگونه می توان به حضرت سیدالشهدا «علیه السلام» نظر کنیم؟ و از خود پرسیم آیا نظر به امام حسین «علیه السلام» و افقی که شهادت مقابل ما می گشاید، باری است بر دوش ما، از نوع تکالیفی که در شرع برای انسان پیش می آورد و یا با نظر به آن حضرت و آن تاریخ این ماییم که خود را در این زمانه بیشتر و بیشتر احساس می کنیم؟ پس بگذارید همنا با جناب حافظ سر دهیم:

چو باد، عزمِ سرِ کویِ یارِ خواهیم کرد

نفس به بوی خوشش مُشکبار خواهیم کرد

حال که در جمع‌بندی حضور خود نزد خود، باید افقی را در مقابل خود بگشاییم که زندگی را در آن معنا کنیم، تصمیم گرفته‌ام همانند باد به سوی کوی یار سفر کنم تا نفس خود را به بوی خوشِ مُشک بار او معطر گردانم و نوعی دیگر تنفس کنم و این نوع دیگری است در برگشت به حضرت امام حسین «علیه‌السلام» از جنس حضور در ایمانی که از برهوت بی‌ایمانی بتوان عبور کرد.

هر آبروی که اندوختیم ز دانش و دین

نثارِ خاکِ ره آن نگار خواهیم کرد

حال با توجه به این حضور که حضوری است در نسبت با امام حسین «علیه‌السلام» در این محرم، همه آبرویی که در مسیر کسب علم و دانش و دینداری به دست آورده بودم را نثار خاک ره آن نگار خواهم کرد، تا بیش از دیروز و در ساحتی دیگر که ساحت آموختن نیست، خود را احساس کنم، ساحت حضور در تاریخی که با آن امام شهید مدّ نظرها می‌آید. حضوری پس فردایی و نه حضور دیروزین که ادامه امروز و فرداست

به هرزه بی میّ و معشوق عمر می‌گذرد

بطالتیم بس، از امروز کار خواهیم کرد

هر چه بود به هر حال من در این زمانه مسلماً بدون شور ایمانی و حضور در تاریخی که با شهادت آغاز می‌شود و امام حسین «علیه‌السلام» آن را به ظهور آوردند، بطالت دیروزینم بس است و فرصتی پیش آمده که باید از آن استقبال کرد، پس این ماییم و حضوری که نوعی به خود آمدن است نسبت به پوچی‌هایی که باید از آن‌ها فاصله گرفت و آن با شور ایمانی که ذیل نظر به مولایمان حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» می‌باشد محقق می‌گردد. خوب است از خود پرسیم آن بطالت چه نوع بطالتی است که جناب شمس‌الدین حافظ که «قرآن زُبر بخواند با ۱۴ روایت» بنا دارد از آن عبور کند.

صبا کجاست؟ که این جانِ خون گرفته چو گل

فدای نکهتِ گیسوی یار خواهیم کرد

حال باد صبا و آن پیک عشاق کجاست تا این جانی که مانند گل، خون گرفته و از دوری انس با حقیقت در تب و تاب است، به کمک آن باد آن جان را به گیسوی یار برسانم و جان را فدای بوی خوش آن گیسوان گردانم که همان تجلیات حضور در محضر حضرت دوست در آینه قامت حضرت سیدالشهداء «علیه السلام» است.

چو شمع صبحدم شد ز مهر او روشن که عمر در سر این کار و بار خواهم کرد

مگر نه آن که شمع با سوختن خود روشنی می‌بخشد و آن روشنی از سر شب تا صبح ادامه می‌یابد تا سیاهی غلبه پیدا نکند؟ من نیز بنا دارم عمر خود را در مسیر سوختن و روشنی‌بخشی تمام کنم تا راهی را که مولایمان حضرت سیدالشهداء «علیه السلام» مقابل مان گشود، همواره مدنظرها باشد. من زندگی را تنها با حضور در این موقعیت، زندگی می‌دانم زیرا با طلوع بزرگ‌ترین رخداد در این تاریخ یعنی انقلاب اسلامی تنها باید با تمام وجود به صحنه آمد و گرنه هر کجا باشم در جایی که باید باشم نخواهم بود.

به یاد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت بنای عهد قدیم استوار خواهم کرد

ای محبوب ازلی که شهیدان با نظر به نگاه تو خود را این چنین ویران کرده‌اند، من نیز بنا دارم در این محرم با توجه به چنین حضوری خود را به میان آورم و بنای عهد قدیم که همان نظر به ربوبیت تو در عهد الست بود را دوباره استوار کنند تا پریروزم به پس فردای تاریخ توحیدی برگردد، زیرا می‌دانم قرار تو با ما آن بود تا هنوز انانیت و خودخواهی و خودبینی در من باقی است و فنایی به میان نیامده، آن ایمان و شور ایمانی به ظهور نیاید و باز تنهایی و احساس بی‌خودی.

نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد

آری! به خوبی معلوم است که نباید به دورویی‌ها و نفاق‌ها و تجملات، به امید صفای دل و آرامش جان، دل بست که این بی‌راهه‌ای بیش نیست، باید طریق عشق که دل بستن به امام شهیدمان یعنی حضرت سیدالشهداء «علیه السلام» و دل بستن به دیگر شهدا است را به میان آورد و رندی پیشه کرد که آن آزاد شدن از رسومات اهل دنیا است، تا این محرم با عظمتی که مناسب امروز تاریخ ما است برای مان ظهور کند.

گریختن به سوی امورات موهوم کار اکثر مردم این زمانه شده است و انسان متفکر پشت این وضع تهی را می‌بیند و متوجه تهی بودن پناه‌گاه‌های بشر امروز می‌باشد. کربلا و نظر به امام شهید، زمینه‌ای است جهت اندیشیدن به تهی بودن

پناه‌گاه‌ها، یعنی اندیشیدن به نیست‌انگاری از آن جهت که در آن صورت غیب و حقایق ماورای محسوسات برای بشر معنا ندارد. ولی با کربلا با انسان‌هایی روبه‌رو هستید که در آغوش اموری هستند که ظاهر نیست ولی واقعی است و این یعنی کربلا عین تعلق داشتن به اموری است که در حضور نیستند ولی حقیقتاً انسان را فرا می‌گیرد.

ما در غفلت تاریخی خود، بخش مستور عالم را فراموش کرده‌ایم و با این غفلت، متجدد شده‌ایم و متأسفانه هستی ما در ارتباط با آن بخش مستور هستی معنا نمی‌شود. این جا است که جناب حافظ در بیت آخر می‌گوید: «نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ / طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد».

اگر تفکر آینده، با نظر به کربلا، تفکری باشد که بشر را متذکر هستی می‌کند، ما از تاریخ نیست‌انگاری رها می‌شویم^۱ و به جای مشغول شدن به ذهنیات خود، در «وجود» سکنی می‌گزینیم و دیگر در استیلای تکنولوژی و هوش مصنوعی که حاصل سوپژکتیویته است قرار نخواهیم گرفت. و این جا است که باز امام حسین «علیه‌السلام» و باز با نظر به تاریخی ماورای جاهلیت جدید، ما خود را در ساحت انسانی متعالی یعنی امام حسین «علیه‌السلام» و شهدای همه تاریخ جستجو می‌کنیم و در نزد خود به نهایی‌ترین حضور که عین ربط به حضرت محبوب است نایل می‌شویم.

و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

^۱ - آیا در نظر به هستی خود پس‌فردایی بودن جناب ملاصدرا را برای مان جدی نمی‌کند؟ امری که دکتر فردید بالاخره متوجه آن شدند.